



«جامعه‌ی بین المللی کارگران»

توضیح «نگاه»:

آن چه در زیر می‌خوانید، فقط بخشی از نوشته‌ی طولانی «جامعه‌ی بین المللی کارگران، تاسیس، تشکیلات، فعالیت سیاسی و اجتماعی و رشد آن» - نوشته‌ی ویلهلم آیشهف، کمونیست آلمانی - است، که خود عضو «بین الملل اول» بود و این نوشته را تحت نظر و راهنمایی مستقیم کارل مارکس به رشته‌ی تحریر درآورد.

«جامعه‌ی بین المللی کارگران»، که بیش‌تر به «بین الملل اول» شناخته شده است، علی‌رغم اهمیت برجسته و درس‌آهوزی‌های مهم آن برای جنبش بین المللی کارگران، اما کم‌تر برای فعالین جنبش کارگری و کمونیستی در ایران شناخته شده است.

«بین الملل اول»، اهداف و روش‌های فعالیت‌اش، دخالت‌گری‌هایش در مسایل اجتماعی و سیاسی روز، و روش‌ها و سنن تشکیلاتی‌اش، جملگی بخش مهمی از تاریخ و سنن مبارزات کمونیستی طبقه‌ی کارگر جهان را می‌سازند. اهداف و سننی که در دوره‌های بعدی مبارزه‌ی بین المللی کارگران علیه سرمایه‌داری، متأسفانه کم‌تر و کم‌تر مورد رجوع قرار گرفتند و اغلب به تدریج به فراموشی سپرده شدند.

از آن جا که آشنایی بیش‌تر با این حزب کمونیستی و بین المللی کارگری برای فعالین جنبش کارگری و کمونیستی در ایران - به ویژه در شرایط حاضر - اهمیت زیادی می‌تواند داشته باشد، «بیانیه‌ی موسس» آن، نوشته‌ی کارل مارکس، را در این دفتر «نگاه» درج می‌کنیم.



ویلهلم آیشهف

بیانیه‌ی موسس

برگردان: فرهاد بشارت

اشاره نماید. او مجبور بود از کسانی که در مرز مردن از گرسنگی قرار دارند، دست‌مزدهایی که دیناری هم افزایش نیافته‌اند، و از زندگی انسان‌ها - که در ۹ مورد از ۱۰ مورد، چیزی مگر مبارزه‌ی روزانه برای ادامه‌ی حیات نیست - سخن بگوید.

وی از مردم ایرلند، از مردمی که جای‌شان را به تدریج در شمال به ماشین‌آلات و در جنوب به چراگاه‌های گوسفند می‌دهند، حرفی نزد. هر

افزایش یابند، فقر در انگلستان به صفر تقلیل خواهد یافت. افسوس! در ۷ آوریل ۱۸۶۴، آقای گلاستون (Gladstone)، وزیر خزانه داری بریتانیا، مستمعین خود را با اعلام این که حجم کل صادرات و واردات انگلستان در سال ۱۸۶۳ به ۴۴۳/۴۵۵/۰۰۰ پوند - یعنی رقمی معادل سه برابر حجم تجارت در گذشته‌های نه چندان دور (۱۸۴۳) - افزایش یافته است، محظوظ گرداند. با وجود این، وی ناچار بود تا به فقر اجتماعی

کارگران! فلاکت طبقات کارگر، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۴، کاهش نیافته است. این یک واقعیت بارز است. حال آن که این دوره از لحاظ توسعه‌ی صنایع و رشد تجارت در سیر تاریخ همتا ندارد. در ۱۸۵۰، یک ارگان میانه‌ی رو بورژوازی انگلیسی - که به نظر می‌رسد سطح اطلاعاتی بالای متوسط داشته باشد - پیش‌بینی می‌نمود که اگر صادرات و واردات انگلستان ۵۰ درصد

چند که در آن سرزمین غم زده، حتا تعداد گوسفندان هم - البته با سرعتی کمتر از کاهش تعداد انسانها - رو به کاهش گذاشته است. وی به خیانتی که به تازگی عالی رتبه ترین نمایندگان قشر ده هزار نفره اشراف، در برآمد جوی آمیخته به ترور مرتکب شده بودند، اشاره‌ای نکرد. زمانی که «بلوای گاروته» (۱) رو به وخامت گذاشت، مجلس لردها مسالهی تحقیق، تهیه و انتشار گزارش درباره‌ی «تبعید و حبس با اعمال شاقه» را در دستور کار گذاشت. حاصل این تحقیق، گزارش ننگین سال ۱۸۶۳ بود. آمار و ارقام رسمی این گزارش، این امر را اثبات کرد که بزه کارترین محکومین - یعنی محکومین حبس با اعمال شاقه‌ی انگلستان و اسکاتلند - نسبت به کارگران کشاورزی انگلستان و اسکاتلند کار کم مشقت‌تر و معیشت بهتری دارند؛ ولی این پایان کار نبود. زمانی که در نتیجه‌ی جنگ داخلی آمریکا، کارگران نساجی لانکاشایر و چشایر به خیابانها ریختند، مجلس لردها پزشکی را عازم مناطق صنعتی نمود. ماموریت این پزشک عبارت بود از تحقیق روی کمترین مقدار ممکن نیتروژن و کربن و نیز ساده ترین و ارزان ترین شکل عرضه‌ی این مواد، که جهت مصون ماندن از امراض ناشی از گرسنگی کافی باشد. مطابق ارزیابی بازرس پزشکی مجلس، آقای دکتر اسمیت، ۱۸۲۰ گرم کربن و ۸۶/۴۵ گرم نیتروژن، مقدار هفتگی لازمی است که با دریافت آن یک انسان بالغ معمولی از امراض ناشی از گرسنگی مصون می‌ماند. هم چنین مطابق ارزیابی وی، این مقدار تقریباً با سطح تغذیه‌ی نازلی که کارگران تهی دست نساجی به خاطر فشار شدید فقر بدان سوق داده شده‌اند، برابری می‌کند. (بایستی به خواننده خاطر نشان نمود، که گذشته از آب و برخی مواد غیرآلی، کربن و نیتروژن مواد اولیه‌ی غذای انسان را تشکیل می‌دهند. به هر حال، برای تغذیه‌ی انسان، این مواد شیمیایی باید در شکل سبزیجات و مواد غذایی حیوانی عرضه گردند. برای مثال، سیب زمینی حاوی فقط کربن می‌باشد، حال آن که نان حاوی مقادیر مناسبی از هر دو مواد کربن و نیتروژن است. توضیح از کارل مارکس) ولی مساله به همین جا ختم نشد. همین دکتر فاضل ما کمی بعد از طرف دولت مامور گردید، که تحقیقی در رابطه با تغذیه‌ی بخش‌های فقیرتر طبقه‌ی کارگر به عمل آورد. نتایج تحقیقات وی در «گزارش ششم درباره‌ی بهداشت عمومی» گرد آمد، که در سال جاری (۱۸۶۴) بنا به فرمان مجلس منتشر گردید. آقای دکتر چه چیزی را کشف کرد؟ این که کارگران ابریشم

باف، کارگران دوزنده‌ی زن، کودکان دستکش باف، کارگران جوراب باف و دیگر کارگران، به طور متوسط حتا همان تغذیه‌ی فقیرانه‌ی کارگران نساج - یعنی حتا همان مقدار کربن و نیتروژن که «جهت مصون ماندن از امراض ناشی از گرسنگی کافی باشد» - را دریافت نمی‌دارند. گزارش چنین اظهار می‌دارد:

«به علاوه، در رابطه با خانواده‌هایی که از اهالی روستاها آزمایش شده‌اند، روشن گردید که بیش از یک پنجم آن‌ها به مقدار کافی مواد کربنی دسترسی ندارند؛ بیش از یک سوم آن‌ها از کمبود مواد غذایی حاوی نیتروژن رنج می‌برند؛ و در سه منطقه (برکشایر، آکسفورد شایر و سامرست شایر) کمبود غذای حاوی نیتروژن جزو دائمی تغذیه‌ی روزمره محسوب می‌گردد.»

گزارش چنین ادامه می‌دهد:

«باید به خاطر سپرد، که کمبود غذایی به طرز ناخواسته‌ای به وجود می‌آید و قاعدتاً کمبود شدید غذایی به هم راه تشدید کمبودهای دیگر پدید می‌آید... حتا نظافت بسیار سخت و گران تمام می‌شود. و اگر تلاش‌های اهالی برای حفظ یک نظافت آبرومندانه هنوز موجود است، همین تلاش‌ها عملاً به تحمل گرسنگی بیشتر منجر می‌گردد. این‌ها واقعیات دردناکی هستند؛ به خصوص وقتی در نظر بگیریم، که این فقر، فقر کسانی که طبعاً به خاطر بیکاری به آن دچار می‌شوند، نیست، بلکه فقری متعلق به مردمی زحمت کش می‌باشد. حقیقتاً که زمان کار لازم برای به دست آوردن غذایی حقیرانه، بیش از حد طولانی است.»

علاوه بر این، گزارش مذکور این واقعیت حیرت آور و می‌شود گفت غیر قابل انتظار را آشکار می‌سازد، که از میان چهار سرزمین بریتانیا - یعنی انگلستان، ولز، اسکاتلند و ایرلند - وضع تغذیه‌ی جمعیت روستایی انگلستان - یعنی ثروت مندترین سرزمین - از بقیه به مراتب بدتر است. ولی از طرف دیگر، حتا کارگران کشاورزی برکشایر، آکسفورد شایر و سامرست شایر، دارای معیشتی بهتر از جمعیت کثیر کارگران ماهر صنایع شرق لندن می‌باشند. کارل مارکس در کتاب اخیرش «سرمایه»، چاپ هامبورگ ۱۸۶۷، به درستی می‌نویسد:

«آمار اجتماعی در آلمان و دیگر کشورهای اروپای غربی در مقایسه با آمار موجود در انگلستان بسیار ضعیف است، ولی به اندازه‌ی کافی پرده از حقایق برمی‌دارد. اگر دولت و مجلس کشور ما هم مانند انگلستان به

طور مرتب جهت تحقیق اوضاع اقتصادی، هیات‌های بازرسی تشکیل می‌داد؛ اگر این بازرسین به همان اندازه دارای قدرت دست یابی به حقایق بودند؛ اگر ممکن بود که برای این منظور افرادی را پیدا کرد که به همان اندازه بازرسین کارخانه‌ها، گزارش‌گران بهداشت عمومی، بازرسین تحقیق روی استعمار زنان و کودکان، و بازرسین تغذیه و مسکن در انگلستان لایق باشند، بی طرفانه کار کنند و به انسانها احترام بگذارند؛ آن گاه ما از آن چه که در کشور می‌گذرد وحشت خواهیم کرد. پرژنوس کلاه جادو بر سر می‌کشید، تا هیولاهایی که از پا درمی‌آورد، نتوانند او را ببینند. ما کلاه جادو را روی چشم‌ها و گوش‌های مان می‌کشیم، که باورمان شود هیولایی وجود ندارد! (توضیح از آشیهف)»

این‌ها گزارش‌های رسمی‌ای هستند، که به دستور پارلمان در سال ۱۸۶۴ - یعنی در اوج رونق تجارت آزاد - انتشار یافتند. در زمانی که وزیر خزانه داری در مجلس عوام چنین اظهار داشت: «میانگین سطح زندگی کارگران بریتانیا به چنان درجه‌ای بهبود یافته است، که در مقایسه با تاریخ هر کشوری و در هر دوره‌ای، خارق العاده و بی مانند به شمار می‌رود.»

این تبریکات رسمی، در مقابل توضیح خشک «گزارش رسمی بهداشت عمومی» چقدر ناهنجار به نظر می‌رسد: «بهداشت عمومی یک کشور، یعنی بهداشت توده‌ی مردم آن. و توده‌ها به سختی تندرست خواهند گردید، مگر این که لااقل بهبود نسبی‌ای در وضع زندگی‌شان فراهم آید.» وزیر خزانه داری، سرمست از آمار «پیش رفت کشور»، چنین اعلام می‌کند:

«از سال ۱۸۴۲ تا سال ۱۸۵۲، درآمد شامل مالیات کشور بالغ بر ۶ درصد اضافه گردید؛ و در طول ۸ سال، از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۱، نرخ این افزایش بالغ بر ۲۰ درصد بوده است. واقعیت آن قدر اعجاب‌آور است، که تقریباً بار نکرده‌ی نظر می‌رسد... این افزایش سرسام آور ثروت و قدرت، (آقای گلاستون ادامه می‌دهد)... تماماً به طبقات مالک محدود بوده است.»

اگر مایل هستید بدانید که طبقات زحمت کش با تقدیم چه تعداد قربانیان تباهی جسمی، روحی و روانی، چنین «افزایش سرسام آور از ثروت و قدرت، که تماماً به طبقات مالک محدود بوده است» را تولید کرده و می‌کنند، کافی است که نگاهی به تصویری که آخرین «گزارش بهداشت عمومی» از کارگاه‌های خیاطی، نقاشی و دوزندگی به

دست می‌دهد، بیافکنید! اجازه دهید مروری کنیم بر «گزارش کمیسیون مربوط به استخدام کودکان» (۱۸۶۳)، آن جا که می‌گوید: «کارگران کوزه گر به مثابه یک طبقه، که شامل مردان و زنان می‌شوند، از نظر جسمانی و روانی به شدت در معرض تباهی هستند. کودکان ناسالم به نوبه خود والدینی ناسالم خواهند گردید. و بیم آن می‌رود، که آینده شاهد نابودی تدریجی این قوم باشد. اگر به خاطر استخدام دائمی از کشورهای مجاور و ازدواج با اقوام سالم‌تر نبود، بی شک اهالی استافوردشایر با وضعیت بدتری مواجه بودند.»

نگاهی بیاندازید به گزارش پارلمانی آقای ترمن هیبر (TREMEN HEERE) در رابطه با «شکایات شاگرد نانوهارا!»؛ و چه کسی می‌تواند گزارش‌های ظاهرا متناقض بازرسین کارخانه‌ها، که توسط اداری ثبت روشن و تنظیم شده‌اند را درباره کارگران لانکاشایر مرور کند و از این که وقتی این کارگران به خاطر قحطی پنبه موقتا از کار در کارخانه‌های پنبه معاف شده بودند و لقمه نان بهتری بدان‌ها می‌رسید، عملا وضع جسمانی‌شان رو به بهبود گذارد، مضمّن نگردد؛ و یا از این که وقتی مادران بالاخره قادر گشتند به فرزندان‌شان به جای «شربت گادفریز»، شیر خودشان را بدهند، تعداد مرگ و میر در بین کودکان کاهش یافت، به خود نلرزد.

سکه را دوباره برگردانیم! بر طبق «گزارش مالیات بر درآمد و ملک»، که در ۲۰ ژوئیه ۱۸۶۴ به مجلس عوام عرضه شد، تعداد افرادی که درآمد سالیانه‌ای معادل یا بیشتر از ۵۰ هزار پوند دارند، از ۵ آوریل ۱۸۶۲ تا ۵ آوریل ۱۸۶۳، ۱۳ نفر افزایش یافته است. هم چنین گزارش مذکور این واقعیت را فاش می‌سازد، که درآمد سالانه‌ای قریب به ۲۵ میلیون پوند به حدودا ۳ هزار نفر اختصاص دارد، یعنی کمی بیش از کل درآمدی که سالانه نصیب تمام جمعیت کارگران کشاورزی انگلستان و ولز می‌شود. اگر آمار سال ۱۸۶۱ را مطالعه کنید، ملاحظه خواهید کرد که تعداد مالکین زمین در انگلستان و ولز از ۱۶۹۳۴ نفر در ۱۸۵۱ به ۱۵۰۶۶ نفر در ۱۸۶۱ کاهش یافته است. به عبارت دیگر، نرخ تمرکز زمین در ده سال، ۱۱ درصد افزایش یافته است. اگر تمرکز زمین در دست اقلیتی کوچک با همین نرخ افزایش یابد، مسالهی زمین بسیار ساده خواهد شد. درست مانند زمان امپراتوری رم: وقتی که نرو (NERO) شنید نیمی از منطقه آفریقا متعلق به ۶ نفر می‌باشد، لبانش به خنده گشوده شد.

تا این جا به تفصیل روی این فاکت‌ها، فاکت‌هایی

که «آن قدر اعجاب آورند، که تقریبا باور نکردنی به نظر می‌رسند»، تامل کردیم؛ چون انگلستان در زمین‌های صنعت و تجارت از همی اروپا جلوتر است. کسی فراموش نخواهد کرد، که چندی پیش یکی از پسران پناهنده‌ی لویی فیلیپ به کارگران کشاورزی انگلستان - به خاطر سرنوشت بهتری، که نسبت به هم قطاران بی‌نوی‌شان در آن سوی کانال (مانش) دارند - تبریک گفت. واقعا که اگر اسامی محل‌ها عوض شوند، در مقیاسی کوچکتر، فاکت‌های مربوط به انگلستان در تمام کشورهای صنعتی و در حال توسعه‌ی اروپا صادق هستند. در تمام این کشورها، از سال ۱۸۴۸ تاکنون، توسعه‌ی صنعتی و افزایش واردات و صادرات بی‌سابقه و غیر قابل تصور بوده است. در تمام این کشورها، واقعا به طرز سرسام آوری ثروت و قدرت در دست طبقات مالک فزونی گرفته است. در تمام آن‌ها، هم چون انگلستان، بخش کوچکی از کارگران قادر گشته‌اند مزد واقعی‌شان را افزایش دهند؛ ولی معمولا - با توجه به بالاتر رفتن عمومی قیمت‌ها - افزایش پولی دست مزد، شاخصی برای بهبود وضع رفاهی به شمار نمی‌رود. همان طور که برای مثال، کمکی که ساکنین خانهای فقرا یا یتیم خانه‌ها دریافت می‌داشتند، به خاطر بالا رفتن قیمت‌ها از ۷ پوند و ۷ شیلینگ در سال ۱۸۵۲ به ۹ پوند و ۱۵ شیلینگ در سال ۱۸۶۴ افزایش یافت. همه جا توده‌های وسیع طبقات زحمت کش، حداقل به همان نسبتی که طبقات دارا به موقعیت‌های بهتر اجتماعی صعود کرده‌اند، به اعماق تیره‌تری از فلاکت سقوط کرده‌اند. اکنون در تمام کشورهای اروپا، این حقیقت که نه بهبود ماشین آلات، نه به کارگیری علم در تولید صنعتی و کشاورزی، نه کمک‌ها و راه‌های جدید ارتباطات، نه مستعمرات جدید، نه مهاجرت، نه دست‌یابی به بازارهای جدید، نه تجارت آزاد، نه هیچ کدام از این‌ها و نه همی این‌ها در کنار هم، قادر خواهند بود که فقر و فلاکت توده‌های کارگر را از میان بردارند، یک حقیقت کاملا قابل مشاهده است. حقیقتی که تنها از طرف کسانی کتمان می‌شود، که منافع‌شان ایجاب می‌کند مردم را در بهشت احمق‌ها ننگه دارند. برعکس، واقعیت این است که در بنیادهای وارونه کنونی، هر توسعه‌ی جدیدی در نیروهای تولیدی کار به تعمیق تناقضات اجتماعی منجر می‌گردد. در چنین دوری سرسام آوری از توسعه‌ی اقتصادی، مرگ از گرسنگی در پایتخت امپراطوری بریتانیا دیگر به یک امر روتین اجتماعی تبدیل گشته است. این دوره در تاریخ به عنوان دوره‌ای از تشدید

سودآوری، وسعت گرفتن عرصه‌ها و اثرات کشنده‌تر بیماری اجتماعی‌ای که بحران تجاری و صنعتی نامیده می‌شود، ثبت خواهد گردید.

پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸، کلیه سازمان‌ها و مطبوعات کارگری در سراسر قاره با نیروی قهری درهم کوبیده شدند. پیش‌روترین فرزندان کار از نومی‌ی به جمهوری آن سوی اقیانوس اطلس (آمریکا) گریخته و رویای زودگذر رهایی، در مقابل دوره‌ای از تب صنعتی، تضعیف روحیه و ارتجاع سیاسی، محو گردید. شکست طبقه‌ی کارگر اروپا، به زودی تاثیر خود را در این سوی کانال (مانش) گذاشت. در حالی که ناکامی در اروپا، شهامت و ایمان به امر رهایی را در کارگران انگلستان متزلزل می‌ساخت، همین امر به ملاکین و سرمایه‌داران نیرو می‌داد که اعتماد به نفس خود را اعاده نمایند. آن‌ها گستاخانه امتیازات اعلام شده را پس گرفتند. از سوی دیگر، کشف سرزمین‌های جدید و مهاجرت گسترده به این سرزمین‌ها، باعث پدید آمدن خلاء جبران‌ناپذیری در صفوف پرولتاریای بریتانیا گردید. تعداد دیگری از فعالین طبقه هم در بند رشوه‌ی کار و دست‌مزد بیشتر، به متبوعین وفاداری تبدیل شده بودند. تمام تلاش‌هایی که صرف حفاظت و یا احیای جنبش چارتیستی می‌شد، به سختی با شکست مواجه گردید. نشریات کارگری، یکی پس از دیگری، به خاطر بی‌علاقگی توده‌ها تعطیل شدند. چنین وضعیت ناگواری از ابطل سیاسی در طبقه‌ی کارگر انگلستان بی‌سابقه بود. پس بنابراین، اگر بین طبقه‌ی کارگر انگلستان و اروپا هم بستگی در مبارزه وجود نداشت، ولی هم بستگی در شکست موجود بود. با این وجود، این دوره عکس‌العمل‌هایی را هم با خود داشت. به دو فاکت در این رابطه اشاره می‌کنیم:

پس از ۳۰ سال مبارزه، طبقه‌ی کارگر انگلستان با پی‌گیری قابل‌تحسینی و با بهره‌گیری از شکافی که بین ملاکین و سرمایه‌داران ایجاد شده بود، موفق گردید ۱۰ ساعت کار روزانه را قانونی کند. اکنون دیگر همه بر فواید وسیع جسمی، روحی و فکری‌ای که این قانون برای کارگران کارخانه‌ها داشت، بهبودهایی که تماما در گزارش‌های شش ماه یک بار بازرسین کارخانه‌ها ثبت شده است، اذعان دارند. اکثر کشورهای اروپایی ناگزیر بودند، که این قانون کار انگلستان را کامیاب قبول نمایند، و به علاوه، خود پارلمان انگلستان هم موظف است که هر ساله حوزه‌ی عمل کرد این قانون را افزایش دهد؛ ولی پیروزی برجسته‌ی این اقدام کارگری، گذشته از جنبه‌ی عملی، دارای یک جنبه‌ی مهم دیگر نیز

می‌باشد. بورژوازی انگلستان به لطف مشهورترین دانش مندان خود از قبیل دکتر یوره، پروفیسور سنیور، و فاضلینی از این دست، پیش بینی و برغم خود اثبات کرده بود، که هر محدودیت قانونی بر روی ساعات کار می‌تواند ناقوس مرگ صنایع بریتانیا را - که هم چون هیولای خون آشام مگر از طریق مکیدن خون، از جمله خون کودکان، نمی‌تواند زنده بماند - به صدا در آورد. در روزگار قدیم، قربانی کردن کودکان یکی از مراسم مذهبی پنهانی، مذهب مولوچ (MOLOCH)، بوده است. ولی این کار معمولاً در موقعیت‌های خیلی نادری، شاید سالی یک بار، صورت می‌گرفت و از این گذشته، مولوچ تمایل به خصوصی به کودکان فقیر نداشت. مبارزه برای محدودیت قانونی ساعات کار، از آن جا ضربه‌ی هول ناکمی محسوب می‌گردد که صرف نظر از ترسی که به دل حریصان می‌انداخت، ناظر بر زورآزمایی عظیمی بود که بین سلطه‌ی کور قانون عرضه و تقاضا - که اقتصاد سیاسی بورژوازی بر آن استوار است - و تولید اجتماعی‌ای که به وسیله‌ی نیازهای اجتماعی کنترل می‌شود، یعنی آن چه که اقتصاد سیاسی طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهد، جریان داشت. بنابراین، قانون ۱۰ ساعت کار نه فقط یک موفقیت بزرگ عملی، بلکه یک پیروزی در اصول هم به شمار می‌رود. برای اولین بار در روز روشن، اقتصاد سیاسی بورژوازی، مقهور اقتصاد سیاسی طبقه‌ی کارگر گردید.

اما باید از یک پیروزی برجسته‌تر دیگر اقتصاد سیاسی کار بر اقتصاد سیاسی مالکیت نام برد: منظور جنبش کنوپراتیو می‌باشد؛ به خصوص کنوپراتیوهای کارخانه، که به همت گروهی کارگر جسور بر پا شدند. این تجربیات عظیم اجتماعی دارای ارزشی غیر قابل سنجش هستند. آنها عملاً و نه نظراً اثبات نمودند، که تولید بزرگ در هماهنگی با رهنمودهای دانش مدرن، بدون وجود طبقه‌ی اربابانی که طبقه‌ی کارگران را به کار گمارند، می‌تواند انجام پذیرد؛ نشان دادند که برای تولید احتیاجی نیست، که وسایل کار به مثابه ابزاری برای سلطه بر، و اخاذی از خود مردم کارگر در انحصار عده‌ای قرار گیرد. و بالاخره نشان دادند که مانند کار بردگی، همانند کار سرواژ، کار مزدی هم چیزی نیست مگر شکلی فرومایه و در حال گذار از کار، که در مقابل کار اشتراکی ناپدید خواهد گردید. یعنی در مقابل کاری، که با دستی آستین بالا زده، ذهنی آماده و قلبی مسرور انجام می‌شود. در انگلستان، نهال سیستم کنوپراتیو توسط رابرت اوئن (ROBERT OWEN) کاشته شد. اقدامات

مشابه کارگران در اروپا، در واقع نتایج عملی تئوری‌هایی بودند که در سال ۱۸۴۸ به نحوی نه ساختگی، بلکه اثباتی اعلام گشتند.

تجربه‌ی سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۴، بدون هیچ تردیدی اثبات می‌کند که کار کنوپراتیو هر چقدر هم از نظر اصولی عالی و از نظر عملی مفید باشد، اگر در دایره‌ی محدود تلاش‌های گاه و بی‌گاه بخش منفردی از کارگران باقی بماند، هیچ‌گاه قادر نخواهد گردید که توده‌ها را رها سازد و یا حتا کاهشی معمولی در فشار فلاکت دامن گیر آنها را موجب گردد. احتمالاً به همین دلیل است که اشراف زادگان چرب زبان، سخن‌گویان خیر بورژوازی، و حتا اقتصاد سیاسی دانان رئوف، همه به یک باره به طرز تهوع‌آوری ستایش گر سیستم کار کنوپراتیو شدند. یعنی همان کسانی که قبلاً کار کنوپراتیو را به عنوان «اتوپی خیال پردازان» به ریش خند می‌گرفتند و یا آن را به عنوان «توهین به مقدسات از جانب سوسیالیست‌ها» تکفیر می‌کردند و مایوسانه سعی در ممانعت از توسعه‌ی آن داشتند. برای نجات توده‌های کارگر، کار کنوپراتیو باید در ابعاد یک کشوری توسعه پیدا کند و بنابراین در ابعاد کشوری هم یاری گردد. ولی اربابان زمین دار و اربابان سرمایه جهت دفاع و حفاظت از انحصارات اقتصادی‌شان، همواره امتیازات سیاسی‌شان را به کار خواهند گرفت. آنها نه تنها کمکی به امر رهایی کار نخواهند کرد، بلکه تلاش خواهند ورزید که به هر نحو ممکن راه رهایی کار را سد کنند. به خاطر می‌آوریم، که لرد پالمستون با چه ریش خندی در اجلاس‌های اخیر پارلمان مدافعین لایحه‌ی «حقوق مستاجرین ایرلندی» را سرجایشان نشانید. وی اعلام کرد که مجلس عوام، مجلس مالکین زمین است. بنابراین، تسخیر قدرت سیاسی به یک وظیفه‌ی اساسی طبقه‌ی کارگر تبدیل شده است. به نظر می‌رسد، که طبقه‌ی کارگر این امر را درک کرده باشد؛ چرا که در انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا، دوباره شاهد تلاش‌های هم زمان برای احیا و سازمان دهی سیاسی مجدد حزب کارگران هستیم.

یک عامل موفقیت که کارگران از آن بهره مندند، نفرت آنهاست؛ ولی نفرت تنها وقتی در توازن قوا تبدیل به وزنه می‌شوند، که در اتحادی که به سوی هدف معینی رهبری می‌شود، پیوند یابند. تجربه‌ی گذشته نشان داده است، که چگونه عدم توجه به چنین اتحاد رفیقانه‌ای، که باید بین کارگران کشورهای مختلف موجود باشد، اتحادی که موجب می‌گردد کارگران در تمام مبارزات شان برای رهایی قاطعانه در کنار

هم بایستند، منجر به هدر رفتن تلاش‌های پراکنده‌ی آنها می‌گردد. چنین درکی، کارگران کشورهای متفاوت را به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در تالار سن مارتین، در جلسه‌ی عمومی گرد هم آورد، تا «جامعه‌ی بین المللی کارگران» را تاسیس کنند.

یک اعتقاد دیگر هم در جلسه حاکم بود: اگر رهایی کارگران مستلزم هم بستگی رفیقانه‌ی آنهاست، تحت شرایطی که سیاست خارجی حکومت‌ها مبتنی بر پی گیری طرح‌های جنایت کارانه، بازی با تعصبات ملی، و هدر دادن جان و مال مردم در جنگ‌های سودجویانه است، چگونه کارگران خواهند توانست چنین هدف بزرگی را متحقق سازند؟ مسلماً این نه درایت طبقات حاکم، بلکه مقاومت قهرمانانه‌ی طبقه‌ی کارگر انگلستان بود که اروپای غربی را از افتادن به دام یک جنگ صلیبی ننگین برای حفاظت و اشاعه‌ی برده داری در آن سوی اقیانوس اطلس نجات داد. تأیید بی شرمانه، هم دردی دلگش و ار، و یا بی تفاوتی احمقان‌های که طبقات حاکم اروپا در رابطه با تصرف استحکامات کوهستانی قفقاز و نیز سرکوب وحشیانه‌ی لهستان قهرمان توسط روسیه از خود نشان دادند؛ و عدم مقاومت در مقابل تعدیات عدیده‌ی این قدرت سفاک، که سرش در سن پترزبورگ و دستانش در کابینه‌ی های اروپا مشغول است، به طبقه‌ی کارگر آموخته است که باید خودش بر امور اسرارآمیز سیاست جهانی سیادت کند، مراقب حرکات دیپلماتیک دولت‌ها باشد، و در موقع لزوم با تمام قدرت آنها را خنثی سازد. و وقتی قدرت لازم را برای تقابل نداشت، با هم بستگی و هماهنگی آنها را محکوم کند و در مقابل، اصول ساده‌ی شرافت و عدالت را، اصولی که باید بر روابط بین انسان‌ها حاکم باشد، به مثابه اصول ناظر بر روابط مابین ملل قرار دهد. مبارزه برای چنین سیاست خارجی‌ای، بخشی از مبارزه‌ی عمومی برای رهایی طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهد.

پرولتاریای همی کشورها متحد شوید!



توضیح:

۱ - Garrotters، گارته‌ها سارقینی بودند که خیابان‌های لندن را در وحشت فرو برده بودند. آنها معمولاً قربانیان خود را خفه می‌کردند. در اوایل سال‌های ۱۸۶۰، این وضعیت به قدری وخیم شده بود، که تبدیل به موضوع یک بازرسی مخصوص پارلمانی گردید.